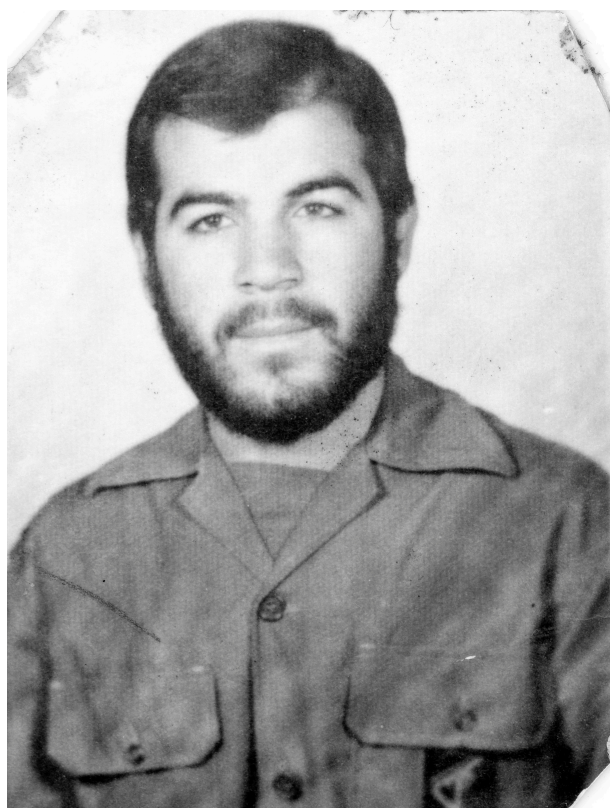


## شهید نصر اللہ خواستہ



سائنسہ جامعہ سولہ اولان و دو هزار تھمید استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۳۹/۰۴/۰۹
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۱۷
محل شهادت	حمیدیه
مسئولیت	تک تیرانداز
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دیپلم
مدفن	باغک

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

پدرش حسین فرزند سالم و مادرش بانویی فداکار بنام کنیز می باشد.

هر دو از بندگان صالح خدا بودند که به وظایف دینی خود عمل کرده اند و اولاد صالحی را تحویل جامعه داده اند. در روستای مباریک زندگی کرده اند و اکنون در کاکلی باغک سکونت دارند.

وجه تسمیه مباریک به این صورت است که در گویش محلی زمینهای مسطح و هموار را مل گویند. چون این نوع اراضی بین این روستا و روستای اهشام کهنه با طول زیاد و عرض کمتری قرار داشته باریک به نظر می رسیده است لهذا به آن مباریک اطلاق نموده اند.

ولادت :

شهید نصرالله خواسته در نهم تیرماه ۱۳۳۹ در خانواده ای اصیل در قریه مباریک باغک چشم به جهان گشود در دامن مادری مؤمنه و تربیت پدری دلسوز نام نصرالله را برایش انتخاب می شود.

او فرزند اول خانواده است و در گرمای تیر ماه جنوب گرمی بخش دوچندان کانون خانواده ای مذهبی می گردد.

انتخاب اینگونه اسامی مانند نصرالله، امرالله، شکرالله، یدالله، ماشاءالله، نعمت الله و ... از این قبیل در خانواده های ایرانی رواج دارد. یکی از دلایلی که برای انتخاب چنین اسم هایی می توان عنوان کرد اشاره هایی است که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم به اینگونه موارد داشته است که بطور مختصر در زندگینامه شهید نعمت الله پولادی اشاره گردید.

اما این دلیل را تنها دلیل برای وجه تسمیه چنین نامهایی نمی توان برشمرد بلکه دلایل دیگری ممکن است وجود داشته باشد که به علت بضاعت کم نویسنده از لحاظ معلومات و دانش بیان آن دور از دسترس است.

نصرالله از دو واژه نصر و الله ساخته شده است.

کلمه نصر در فرهنگ فارسی عمید یاری کردن، یاری و یاری کننده معنی شده است. در آیه ۲۱۴ سوره بقره نیز کلمه نصرالله و نصرالله آمده است. همچنین در قرآن سوره ای بنام نصر وجود دارد.

پس انتخاب این گونه اسامی برای اولاد در بین مسلمانان ریشه در اعتقادات دینی دارد خصوصاً اینکه در فرهنگ دینی ما انتخاب اسم نیک از حقوقی است که فرزند بر والدین دارد.

بازیهای کودکان:

همانطور که در صفحات پیشین در زندگینامه شهدا اشاره گردید بازی در روستا سبک خاص خود را دارد و بازیهای گروهی در محوطه باز بیشتر نمود دارد.

نصرالله خواسته علاوه بر بازیهای دسته جمعی به کوهنوردی علاقه نشان می داده است و تفریحات سالم خود را از طریق دوستان صمیمی خود دنبال می کرده است گرچه اهل ورزش و تفریح بوده است اما بیشتر وقت خود را به

امور سمعی و بصری اختصاص می داده است.

امرار معاش:

اگر انسان قسمتی از وقت خود را به همنشینی با افراد سالخورده که سرد و گرم روزگار را در روستا چشیده اند و با گوشت و استخوان خود لمسی کرده اند می توان دریافت که امرار معاش در دهه های گذشته در روستا چقدر سخت و طاقت فرسا بوده است.

گرچه در کنار دریای سختی، ساحل صفا و صمیمیت و همدلی چشم انداز آینده بوده است دلها پاک و بی کینه و قلب ها از کدورت عاری بوده اما بدنها محکم تر از فولاد و دریای قناعت و سلطنت مناعت در نتیجه تلاش و کوشش بدست آمده.

معیشت در این خانواده از دیگر مردم جدا نبوده است در اکثر زندگینامه شهدا وقتی به قسمت امرار معاش می رسیم گذران زندگی را در تابلوی سختی ها، رنج ها و مشقت ها ترسیم کرده ایم.

آری کارگری، کشاورزی در سخت ترین شرایط از پگاه تا شامگاه پیشینه مردان روستا بوده است.

حسین خواسته پدر شهید، حرفه ای غیر از این نداشته است.

تحصیلات:

مقطع ابتدایی:

شهید نصرالله خواسته دوره ابتدایی خود را در مدرسه دادگر باغک پشت سر گذاشت او تحصیلات خود را زیر نظر آموزگارانی همچون برکت چاهیبخش و دیگر مربیان دلسوز طی نمود او در این دوره دانش آموزی کوشا بوده و با وجود سختی های موجود بدون وقفه و ترک تحصیل این دوره را به اتمام می رساند.

مقطع راهنمایی:

شهید پس از اتمام مقطع ابتدایی تحصیلات راهنمایی خود را پی می گیرد و برای تحصیل به اهرم می رود. بعد مسافت و دست تنگی و کمبود امکانات تحصیل در اهرم را برای او دشوار کرده بود اما او صبور و بردبار خود را آماده تحمل هر سختی برای ادامه تحصیل کرده بود. شهید نصرالله خواسته کلاس دوم و سوم راهنمایی را در مدرسه شهید جلالی بنه گز پشت سر گذاشت و گواهینامه پایان تحصیلات خود را از آن مدرسه دریافت نمود.

مقطع متوسطه:

شهید نصرالله خواسته با جدیت هر چه تمامتر تحصیلات خود را در مقطع متوسطه در بوشهر دنبال کرد.

او در مدرسه جابر ابن حیان (حاج جاسم بوشهری) ثبت نام نمود. وی در هنرستان رشته برق را انتخاب نمود.

در تمام دوران تحصیل با توجه به حسن رفتاری که در کنار عشق به درس داشت همواره موفق بوده و با توجه به

مشکلات فراوان هرگز دست از تحصیل بر نداشت.

وی گواهینامه پایان تحصیلات متوسطه را از هنرستان حاج جاسم بوشهری دریافت نمود.

جبهه و جنگ:

نصرالله خواسته پس از اتمام تحصیلات در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عضو می شود. علاقه شدید او به این نهاد مقدس باعث شده بود که حتی دوستان خود را نیز تشویق کند تا وارد این ارگان انقلابی گردند.

پس از پوشیدن ردای سبز پاسداری آموزش های لازم نظامی را پشت سر می گذارد و به عنوان یک نیروی آماده عازم جبهه نبرد می گردد وی به مدت سه ماه سه مرحله به جبهه های نبرد اعزام شده است. در اولین مرحله عزیمت به جبهه مریوان می رود و در آنجا خدمت می کند.

ایشان وقتی به محل برگشت نسبت به تشکیل گروه مقاومت و انجمن اسلامی اقدام نمود.

وی در تبلیغات سپاه پاسداران بوشهر به امور فرهنگی می پرداخت تا اینکه در آخرین مرحله تاریخ ۲/۱۲/۶۱ همراه با تعداد زیادی از بسیجیان و نیروهای سپاه در پادگان امام حسین (ع) شیراز فرا خوانده شدند و پس از ۴۸ ساعت به طرف اهواز حرکت می کنند. از همزمان وی در این مرحله می توان از برادر حسن زایر محمدی نام برد. بعد از سازماندهی در اهواز به دارخوین عزیمت می کنند و در تیپ امام حسین(ج) مستقر می گردند. فرماندهی تیپ را شهید خرازی بر عهده داشته است.

نصرالله خواسته افتخار این را پیدا می کند که در عملیات ظفرمند بیت المقدس شرکت نماید. وی یک هفته بعد از عملیات در حالی که در خط پدافندی جاده اهواز - خرمشهر مستقر بوده است بوسیله موشک ۱۰۶ دشمن همراه چند تن از همزمانش در حمیدیه به دیار حق می شتابد.

شهادت این شهید بزرگوار در ۱۷/۲/۶۱ در سحرگاه اتفاق افتاده است. ایشان در زمان شهادت ۲۱ سال و ۱۰ ماه و ۸ روز از عمرش می گذشت.

تشییع جنازه و دفن:

شهید نصرالله خواسته سومین شهید روستای باغک است که پس از گذشت دو ماه و بیست و چهار روز از شهادت غلامرضا احمدی بر روی دستان مردم در زادگاهش تشییع می گردد.

پیکر پاک این شهید پس از تشییع با شکوه در میان عزاداری گرم مردم در جایگاه ابدیش بهشت عسکری باغک منزل گزید.

سجایای اخلاقی

شهید نصرالله خواسته ویژگیهای منحصر به فردی داشت که او را کاملاً آماده مرگ سرخی چون شهادت نمود.

ایشان در جبهه همواره با وضو بوده است و قرائت قرآن به طور روزانه را هرگز فراموش نمی نمود.

چهره خندان او صورتش را به رخساری محبوب تبدیل می کرد.

جبهه و جنگ را مقدم بر همه امور می داشت و با پیشنهاد خانواده برای ازدواج در آن ایام مخالف بود.

صله ارحام از برنامه های او بود، به اقوام سر می زد و احوال همگان را می پرسید و مصداق صلوا ارحامکم بود.

همچون سایر شهدا سینه ای منور از ذکر خدا و ادعیه داشت.

امورات فرهنگی و مذهبی روستا را خود تدارک می دید و در گروه مقاومت و انجمن اسلامی شرکت فعال داشت.

از غیبت پرهیز داشت.

نگرانی خانواده را یک لحظه تحمل نمی کرد به همین خاطر در مرحله آخر از خانواده بطور مستقیم خداحافظی نمود و مراتب را از طریق دیگر به اطلاع خانواده رسانید.

در مدیریت بسیار قاطع بود و هیچ کاری را تا حصول نتیجه نهایی رها نمی کرد.

در خوش بینی نسبت به مردم خارق العاده بود و جمله انشاءالله همه خوب هستند در مواقع لزوم ادا می کرد.

اوقات فراغتش را از طریق کتاب و نوار پر می کرد، از او در دنیا هیچ چیز جز کتاب و نوار باقی نمانده است.

دسترنج خود را به خانواده می داد و خود از آن بهره نمی جست.

بسیار ساده پوش بود و به دور از تجملات دنیا خود را فردی معنوی بار آورده بود.

## وصیت نامه

اللهم ارزقنا توفيق الشهادة في سبيله  
بار خدایا توفیق شهادت در راهت را نصیبم گردان

با درود و سلام فراوان به رهبر و مرجع عظیم الشان اسلام حضرت امام خمینی روحی له الفدا و درود بر شهیدان از صدر اسلام تا شهدای جنگ تحمیلی و با آرزوی ظهور حضرت مهدی (عج) منجی انسانیت از قید اسارت و بندهای مادی.

امروز در ایران شوری دیگر است و تکرار عاشورایی دیگر در سرزمین حسینیان، ایران کربلاست و همه روزمان عاشورا و حسین زمانمان پرچمدار این صحنه عاشورایی همراه با شوری برخاسته از روح امت اسلام که طلیعه پیروزی مستضعفین را بر مستکبرین و زمینه های ظهور بقیه الله الاعظم امام زمان را نوید می دهد ایران یکپارچه الهی شده و نور خدا در آن جلوه گر گشته است.

من از خودم چیزی ندارم که بگویم در برابر ۶۰ - ۵۰ ساله و پسر بچه های ۱۴ - ۱۳ ساله که هر کدام یک رزمنده ای دلاور و جنگجوی بی پروا در میدان کارزار با کفارند.

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة

بدرستی که خداوند خریداری می کند از مؤمنین اموال و جانشان را در ازای بهشت.

ولی من باب وصیت چند کلمه ای می نویسم.

من بنا به مسئولیتی که در قبال انقلاب و خون شهدا دارم جهت مقابله با کفار بعثی راهی جبهه ها و جنوب شدم رفتن به راه مقدسی را یک وظیفه می دانم و اگر چنان چه در این راه به سعادت شهادت برسم به فرموده امامان پیروزیم و اگر بر کفار هم پیروز شدیم باز هم پیروزیم خداوند هر کدام را نصیبم گرداند آرزویم است ولی قبل از شهادت دلم می خواهد پیروزی لشکر اسلام را ببینم و ببینم که چگونه سرباز جندالله در خیابانهای خونین و گرم خرمشهر قدم می زنند و چهره مبارک و نورانی امام را که خندان از پیروزی فرزندان او در صفحه تلویزیون تماشا کنم و اگر خداوند خواست که به لقاء او برسم چه بهتر بسوی خدا

رفته ام که همه چیز استاز پدر و مادرم می خواهم در شهادت من هیچ چیز ناراحت نباشند چرا که من به آرزوی دیرینه ام رسیده ام آرزویی که از زمان شروع انقلاب در قلبم جوانه زده است و بفکر خانواده صد هزار شهید که فقط و فقط به خاطر پیروزی اسلام جان خویش را در طبق اخلاص نهاده و تقدیم الله کرده اند باشد و از اینکه نتوانسته ام حضوراً با آنها خداحافظی کنم معذرت می خواهم و امیدوارم مرا ببخشید و حلال کنید و دلم می خواهد که گفتم لباس مقدس پاسداریم باشد تا انشاءالله پیش خدا روسپید باشم از تمام دوستان و برادران و آشنایان می خواهم که راه امام را دنبال کنند و گوش به فرمایشات او باشند که این امام ودیعه الهی از طرف خداوند به سوی ملت ایران است از او پیروی کنند تا به کوری چشم دشمنان اسلام مکتب توحید را بر جهان سایه گستر نمایند حتی اگر ابر نکبتان و مزدورانش در داخل و خارج را از آن خوش نیاید تا با خون رگهایمان با امام پیمان بسته ایم.

بگذار تا آنها هم پیمان با سلاحهای نظامی و مدرن جهنمیشان بیایند بگذار داغ دلهایشان را پر از فانتوم و میراژ و هر زهر ماری دیگر می خواهند بکنند امید ما تنها به خونی است که در رگهایمان جاریست و شما برادران و دوستان بهوش باشید و از امام اطاعت کنید که سعادت دنیوی و اخروی در این است و جبهه ها را فراموش نکنید و مطمئن باشید که پیروزی از آن لشکر اسلام است.  
الا ان حزب الله هم الغالبون  
مرا کنار برادر شهیدم نعمت الله تهمتن بخاک بسپارید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار در ظهور حضرت مهدی (عج) تعجیل بفرما

وحدت مسلمین را علیه کفار بیشتر بگردان  
والسلام علیکم و رحمت الله و

برکاته



## خاطرات

### خاطرات

«هدیه»

اردیبهشت ماه بود و چهره سرزمین طلائی شده بود و نشان می داد که وقت برداشت و درو است. پیکی خبر شهادت نصرالله را به ما اطلاع داده بود پدر شهید مشغول درو بود در این فکر بودیم که چگونه او را مطلع کنیم که به صلاح باشد و با این فکر که او با شنیدن خبر مرگ فرزندش چه عکس العملی نشان خواهد داد به سوی مزرعه گندم رفتیم و او را در زیر انوار گرم خورشید تنها یافتیم و خبر شهادت نصرالله را به او رسانیدیم، ایشان با شنیدن چنین خبری دست به آسمان بلند کرد و گفت:

«خدایا این هدیه را از من بپذیر»

«به نقل از خضر پژمان»

«عشق به لباس پاسداری»

با نصرالله خواسته در تیپ امام حسین(ع) مستقر بودیم، روحیاتش مرا مجذوب کرده بود اما سؤالی که برای من بی جواب ماند این بود که چرا ایشان حتی یک لحظه دوست ندارند لباس پاسداری را از تن خود جدا کنند حتی در عملیات که بیم اسیر شدن وجود داشت و حتی در خواب هیچ چیزی بین او و لباسش جدایی نمی انداخت شاید مرگ. تا اینکه دوست مهربان به شهادت رسید وصیت نامه اش را خواندم و به این جمله رسیدم «دوست دارم لباس پاسداری کنم باشد تا انشاءالله پیش خدا روسپید باشم» آن موقع به جواب سؤال خود رسیدم که فهمیدم حتی مرگ نیز بین او و ردای سبز پاسداری جدایی نینداخت.

«به نقل از حسن زایر محمدی»

«آخرین پذیرایی»

۱۶/۲/۸۱ کنار خاکریز در خطی که فاصله زیادی با عراقی ها نداشتیم مستقر بودیم. ظهر است و هوا گرم و خورشید سر برهنه و از هر تار مویش گرما می بارد کنار خاکریز نیروها سنگر گرفته اند.

جوانی دیدم صندوق میوه ای در دست دارد و در آن گرما از اول خاکریز تا آخر بچه ها را با میوه پذیرایی می کند نگاه کردم دیدم نصرالله است که از بچه ها پذیرایی می کند روز بعد خود پذیرای شهادت گردید و به میهمانی آلاله های سرخ رفت.

«به نقل از حسن زایر محمدی»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران